



گزارش «هم میهن» از خطراتی که
بیماران افغانستانی در معرض رد مرز راتهدید می کند

رنجور ورانده

۱۵۰۰ بیمار افغانستانی
مبتلا به تالاسمی در ایران
از حمایت های انجمن
تالاسمی استفاده می کنند
و حالا بیشترشان باید
رد مرز شوند

عکس: آریانا

و در حال حاضر اولویت، گرفتن فرصت بیشتر برای درمان است؛ چون امکانات درمانی افغانستان مثل ایران نیست. برای گرفتن دیه، وکیل اختیارات قانونی دارد که پرونده را به جای آنها پیش ببرد.»

براساس گزارش سازمان پزشکی قانونی، در شش ماه نخست سال ۱۴۰۳، یک هزار و ۷۷ کارگر بر اثر حوادث کار، جان خود را از دست داده اند؛ این آخرین آمار رسمی از حادثه کار منجر به مرگ کارگران است و طبق آن در این بازه زمانی به طور متوسط در هر ماه حدود ۱۸۰ کارگر، هرهفته نزدیک به ۴۵ کارگر و هرروز بین ۶ تا ۷ کارگر جان خود را از دست داده اند. سوختگی دست های سمیه و بی بی حوا در این آمارها نوشته نمی شود.

پیگیری پرونده این دو خواهر را انجمن «پرنده درخت کوچک» در کن انجام داد که پرونده های زیادی از مهاجران بیمار و غیربیمار دارد که نیاز به پیگیری حقوقی دارند؛ مثل کودکی با انگشتان قطع شده که به پروتز مصنوعی نیاز دارد. یکی از مددکاران این انجمن که پیگیری پرونده سمیه و بی بی حوا را برعهده داشت، تعریف می کند بعد از این حادثه، کارفرما از مهاجر بودن آنها سوءاستفاده می کند تا دیه سوختگی شان را پرداخت نکند. او تعریف می کند که دخترها خوشبین بودند کارفرما ماجرا را پیگیری می کند و تصور نمی کردند که این میزان هزینه روی دست شان بماند؛ سوختگی تمام عمر، زندگی آنها را درگیر می کند: «وقتی عمل های جراحی آغاز شد، کارفرما دیگر همکاری نکرد. ما می خواستیم خودمان با او صحبت کنیم، اما او تقصیر را گردن دخترها انداخت و گفت، خودتان با فندک بازی می کردید که این اتفاق افتاده است. آنجا نه سیستم تهویه درستی داشت، نه حتی کپسول آتش نشانی؛ جایی که با چسب و مواد شیمیایی کار می کرد. هرچه با کارفرما صحبت کردیم، بی نتیجه بود. او می گفت، آنها افغانستانی اند و حتی من علیه آنها شکایت می کنم، درشرایطی که نوبت بازگشت شان بود و نگران بودند که دیگر نمی توانند کارهای درمان خود را پیگیری کنند.»

▼ بازگشت به آغوش خطر

روی برگه ویزیت پزشک مرکز آموزشی درمانی روانپزشکی رازی برای زهرا نوشته شده بود: «تشخیص MDD شدید بسیار عودکننده»: همان افسردگی شدید که امکان تشدید و احتمال آسیب دارد؛ چون هنوز علامت دار است و باید برای ادامه درمان در ایران بماند. اما مهر خروج روی برگه سرشماری او هم خورده بود. زهرای ۳۶ ساله اهل پروان با شش فرزند، در افغانستان هم تحت درمان بود و دوبار در یک بیمارستان روانپزشکی در کابل بستری شده بود. او می گوید: «اما خوب نشده بودم. با این داروها در ایران خیلی بهتر شده بودم. نه خانه دارم، نه زندگی؛ با شش بچه، کجا بروم؟ دفتر کفالت این برگه (توصیه نامه پزشک) را اصلاً ندید.»

او چهارسال پیش، بعد از روی کار آمدن دوباره طالبان، همراه همسر و فرزندان به ایران آمد؛ همسرش مکانیک بود و با آمریکایی ها کار می کرد که از نظر طالب ها، جرم اش «کارکردن زیر پرچم کفار» بود. او حالا باید همراه همسر بیمار

بگو که اگر مددکاری بیمارستان از آنها سوالی پرسیدند، بگویند که بخاری نشستی داشته، بگویند ناگهان آتش گرفته است.»

کارفرمای سمیه و بی بی حوا دست نوشته ای به پدر آنها داده بود که امضاء کند و بگوید وقتی دخترها با دست ها و صورت سوخته از بیمارستان مرخص شدند، دیگر هیچ پولی نباید دریافت کنند، اما پدر این برگه را امضاء نکرد: «بعد از آن یک نامه دیگر هم نوشت که تا آخر، هزینه درمان ما را می دهد، تا جایی که حتی یک لک هم روی دست های ما نماند و اگر نداد، برویم و شکایت کنیم. از بیمارستان که مرخص شدیم، ما را سه نوبت برای پانسمان برد، اما ناگهان غیب می شد و خودمان یکی، دو بار پول آن را حساب کردیم. بعد از آن تهدید می کرد که شما اتباعید و نمی توانید کاری کنید. می گفت، به کلانتری گفته ام و گفته اند که آنها اتباعند و نباید اصلاً پولی پرداخت می کردید، باید خودشان حساب می کردند و من از عذاب وجدان خودم حساب کردم.»

پدر و برادر بی بی حوا و سمیه به دلیل پیگیری درمان آنها از کارشان اخراج شدند و درنهایت بعد از ماه ها پیگیری برای درمان مردادماه توانستند نامه ای از پزشکی قانونی بگیرند و حالا یک وکیل، پیگیری پرونده آنها را برعهده گرفته است؛ همه اینها درحالی است که به آنها گفته شده، باید از ایران به افغانستان بروند: «برای ۱۵ شهریورماه بلیت اتوبوس گرفته ایم اما دیگر پولی نداریم که برویم. هرچه داشتیم، فروختیم و خرج دست های مان شد.» آثار سوختگی روی صورت بی بی حوا کمرنگ شده و فقط کمی روی گوش ها و چانه اش مانده، اما دست هایش همه سوخته اند. پاها و دست های خواهرش سمیه هم هنوز ردی پررنگ از سوختگی دارند.

▼ وکالت دستی برای مهاجران افغانستانی

رضا شفاخواه، وکیل پرونده سمیه و بی بی حواست و به صورت داوطلبانه مدتی است که پرونده های حقوقی مهاجران افغانستانی را پیگیری می کند. او می گوید، صاحب کارگاه بعد از ارجاع آنها به بیمارستان، برای ادامه همکاری قول درمان داد اما وقتی نوبت به گرفتن دیه و سایر هزینه های درمان می رسد، سرباز می زند. علیجانی توضیح می دهد که دفاتر خدمات قضایی به پنهان های مختلف از ثبت نام سامانه ثنا برای مهاجران، خودداری می کنند و باتوجه به اینکه از نظر قانونی امکان ثبت در سامانه ثنا را ندارند، نمی توان از آنها به صورت اینترنتی وکالت گرفت؛ با اینکه از نظر قانونی باید برای آنها تحت هر شرایطی سامانه ثنا باز کنند: «این دفاتر به دلیل شرایط جدید، همکاری نمی کنند و ما برای پیگیری پرونده این دو دختر مجبور شدیم به صورت دستی از آنها وکالت بگیریم و نامه پزشکی قانونی هم برای آنها از طریق دادسرا گرفتیم. آنها که فراگیر دارند و باید برایشان سامانه ثنا باز شود؛ حتی اگر در مرز شده باشند تاثیر بی در این فرایند ندارد. تا زمانی که نوبت رد مرز آنها نرسد، آنها این حق را دارند، باین حال با آنها همکاری نمی شود و می گویند این کدهای فراگیر دیگر جواب نمی دهد. آنها تا نیمه های شهریورماه برای حضور در ایران فرصت دارند



بی بی حوا و سمیه
فقط دو نفر از آمار
هزاران نفری مجروحان
حوادث کارگری اند
که به دلیل مهاجر
بودن، نداشتن بیمه و
غیررسمی بودن، در
میان عده های رسمی
گم می شوند و رنج
رد مرز را هم به دوش
می کشند



سارا سبزی
خبرنگار گروه جامعه

زمستان ۱۴۰۳ بود که بخاری آتش گرفته کارگاه کیف دوزی کوچک، دست ها و صورت بی بی حوا و خواهرش سمیه را سوزاند و رد ماندگاری به جا گذاشت. فقط چندماه کافی بود که یک رد تمام نشدنی دیگر زندگی آنها را تغییر دهد؛ نشانی از مهر خروج روی برگه سرشماری بی بی حوا، سمیه و خانواده اش که درمان سوختگی آنها را نیمه کاره می گذارد. بی بی حوا و سمیه فقط دو نفر از آمار هزاران نفری مجروحان حوادث کارگری اند که به دلیل مهاجر بودن، نداشتن بیمه و غیررسمی بودن، در میان عده های رسمی گم می شوند و رنج رد مرز را هم به دوش می کشند. نادر باراحمدی، رئیس مرکز امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور، چندروز پیش اعلام کرد که از ابتدای دولت چهاردهم تا ششم مردادماه ۱۴۰۴، یک میلیون و ۸۲۳ هزار و ۶۳۶ نفر از به گفته او «اتباع غیرمجاز»، از ایران خارج شده اند که یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر از این تعداد مربوط به امسال است و جمعیت آنها باید به کمتر از نصف ۶ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر اعلام شده در سال گذشته کاهش یابد؛ جمعیتی که در میان آنها هزاران بیمار نادیده هم در حال بازگشتند.

«دو ماه که کار کردم به خواهرم گفتم، تو هم که خانه ای، بیا با هم در کارگاه کار کنیم»؛ بی بی حوا ۲۰ ساله و سمیه ۲۲ ساله فقط یک پاییز و زمستان بود که در کارگاه کیف دوزی آقاسید در کن کار می کردند و در تمام آن مدت بارها به او گفته بودند، بخاری کارگاه نشستی دارد و از ترس آن، نمی توانند شعله اش را بالا ببرند و کارگاه را گرم کنند. همسر آقاسید اما می گفت، بخاری را کم کنید، روی آن یک قابلمه آب بگذارید تا کارگاه گرم شود، ولی آن قابلمه آب جوش هم بی اثر بود. بی بی حوا، سمیه و باقی کارگرهای کارگاه دو، سه روز قبل از اینکه بخاری شعله ور شود، باز هم از نشستی بخاری گفته بودند، ولی خبری از جابه جاکردن آن نشد. یکم بهمن ماه وقتی بخاری آتش گرفت و شعله هایش به کارگاه رسید، این دخترهای جوان مهاجر بودند که بیشتر از همه آسیب دیدند: «کارگاه هیچ چیز نداشت، نه هواکش، نه کپسول آتش نشانی، فقط یک زیرزمین کوچک بود. روزی که آتش سوزی شد پنج نفر بودیم، یکی دیگر هم همکارمان بود که آن روز حالش خوش نبود. همه دچار سوختگی شدیم، یکی از بچه ها تاندون دست اش پاره شد، یکی از خانم های کارگر هم با دود اذیت شد و زود از بیمارستان مرخص شد.»

سوختگی بی بی حوا ۱۵ درصد و از نوع درجه ۳ بود و درصد سوختگی سمیه - خواهرش - ۱۰ درصد: «تا زمانی که در بیمارستان بودیم، آقاسید و همسرش یکبار به ما سر زدند و پول بیمارستان را با هزار مکافات حساب کردند. هر دو نفرمان یک هفته در بیمارستان بودیم. آنها به مددکاری بیمارستان گفته بودند که ما - بی بی حوا و سمیه - کارگر آنها نبودیم، همسایه شان بودیم، درحالی که ما شش ماه بود که آنجا کار می کردیم. مدام به مادرم می گفتند، به دخترهایت



انتقاد به سکوت در برابر شهرداری

عضو هیئت علمی دانشکده شهرداری دانشگاه تهران گفته است که مصوبات کمیسیون ماده پنج شهرداری تهران در این دوره باید یک به یک بررسی و انطباق آن با طرح های فرادست مقایسه شود. به گزارش ایلنا، مرتضی هادی جابری مقدم، استاد شهرداری و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران در این باره گفت: «به اعتقاد من تقریباً هیچ قاعده و منطقی در عملکرد شهرداری تهران در این دوره اخیر وجود نداشته و این وضعیت باعث شده پرمسئله ترین دوره تاریخ معاصر شهرداری کشور در تهران رقم بخورد. من در عجبم از سیستم کلان مدیریت کشوری که اجازه تداوم این وضعیت را می دهند و هیچ برخوردی نیز با آن نمی کنند. البته شورای عالی شهرداری و معماری که دیگر باید کلاه خودش را بالاتر بگذارد. این سکوت و انفعال بسیار تأمل برانگیز است یا اینکه اقدامات ایشان رسانه ای نشده است. امیدوارم این سکوت از مصادیق وفاقی نباشد.»



کمبود شدید خون در گلستان

مدیرکل انتقال خون گلستان با تأکید بر نیاز همیشگی استان به فرآورده های خونی گفته که این استان با کمبود شدید گروه های خونی به ویژه گروه های خونی O مثبت، A مثبت، O منفی و A منفی دچار است. فاطمه محمدی ادامه داد: «کم شدن مراجعه داوطلبان، سبب کاهش ذخایر خونی به ویژه گروه های خونی O مثبت، A مثبت، O منفی و A منفی در استان شده که رفع این مشکل به حضور و مشارکت داوطلبان دارنده این گروه های خونی نیازمند است.» او گفت: «خون های اهدایی مردم نوع دوست گلستان، علاوه بر تأمین نیاز خونی مراکز بیمارستانی، به مصرف حدود صدها بیمار مبتلا به نارسایی کلیه (دیالیزی)، تالاسمی، هموفیلی و نیز بیماران سوانح رانندگی و جراحی های پزشکی می رسد.»



۱۷ نوع بحران در پایتخت

محمّدطیب صحرایی، مشاور شهردار تهران اعلام کرده است که در حال حاضر، ۱۷ نوع بحران در تهران شناسایی شده است، اما برخی حوادث غیرمترقبه و ناشناخته ممکن است در هر لحظه بحران زا شوند. به همین دلیل سیستم مدیریت بحران باید پیشگیرانه عمل کند و ظرفیت های لازم برای مواجهه با این بحران ها را داشته باشد. او با اشاره به ضعف اطلاع رسانی درباره شرایط بحرانی گفت: «ایستگاه های مترو، تاکسی و اتوبوس فرصت های مناسبی برای انتقال اطلاعات کوتاه و حیاتی هستند؛ اطلاعاتی که می تواند در یک روز جان شهروندی را نجات دهد. بهتر است ۱۵ نکته حیاتی و پرکاربرد در حوزه مدیریت بحران توسط متخصصان فهرست شود تا در قالب پیام های ساده در مترو و اتوبوس به مردم منتقل شود. این پیام ها به جای اطلاعات عمومی بی مصرف، دانش ضروری و نجات بخش را به شهروندان منتقل می کند.»